

تفسیر سوره بقره (آیه ۱ تا ۵)

سورة البقرة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الم

الم : از حروف مقطعه قرآن است .

تفسیر: یکی از منظور از حروفهای مقطعه این است که اعجاز قرآن از همین حرفهایی است که در اختیار همگان می باشد همانند تنوع شگفت انگیز موجودات در عالم هستی که از عناصر محدود و معدود بوجود آمده اند. مطلبی که این موضوع را ثابت می کند اینست که در ۲۴ مورد از سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان می آید.

ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِیْنَ

ذٰلِكَ: آن (اسم اشاره ی دور برای تعظیم و تکریم به کار رفته است)

الْكِتٰبُ: کتاب (قرآن)

لا: نه نیست

رَيْبٌ: شک و تردید

فِيهِ: در آن

هُدًى: راهنما- هدایت کننده (مایه ی هدایت)

لِلْمُتَّقِينَ: برای پرهیزکاران اهل تقوا

(اهل تقوا کسانی هستند که دستورات خدا را اطاعت می کنند و بر انجام واجبات و

ترک محرّمات مراقبت و مداومت دارند)

تفسیر: چرا راهنمای متقین است؟ چون دو دسته جاهل داریم یکی آنکه از خسارت و

سقوط ترسان است لذا طالب ارشاد و حقیقت و هدایت می باشد اینان همان متقین

هستند و دیگری جاهلی لجوج است و هیچ واهمه ای از خطرات قطعی و جانگداز ندارد

لذا به دنبال هدایت نیز نخواهد بود به عبارت دیگر نور هدایت فقط برای بیداران و

روندگان مفید است و نه خفتگان و ایستاده ها. به عبارت دقیقتر متقین دارای دو

هدایتند، یک هدایت اولی که به خاطر آن متقی شدند و یک هدایت دومی که خدا به

خاطر تقوایشان به ایشان کرامت می فرماید که در آیات بعدی به آن اشاره می شود.

چون هدایت دومی متقین بوسیله قرآن صورت می گیرد ، معلوم می شود هدایت اولی

و قبل از قرآن بوده و علت آن سلامت فطرت بوده است اما اینکه چرا بعضی

فطرتشان سالم است و بعضی ناسالم و یا علت تامه اش خود انسان است؟؟؟

در پاسخ می گوئیم هیچ یک از اینها علت تامه نیست ولی همه ی آنها بمقدار اقتضاء اثر دارد. همانطور که متقین دارای دو هدایتند، آیات بعدی توضیح می دهد که کفار و منافقین نیز دارای دو ضلالت و کوری هستند، یکی ضلالت و کوری اول، که باعث اوصاف خبیثه ی آنان از کفر و نفاق و غیره شد، دوم ضلالت و کوری ای که ضلالت و کوری اولشان را بیشتر کرد، اولی را بخود آنان نسبت داد و دومی را بخودش ، که بعنوان مجازات دچار ضلالت و کوری بیشترشان کرد .

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

الَّذِينَ: کسانی که - (متقین)

يُؤْمِنُونَ: ایمان می آورند (باور می کنند)

بِالْغَيْبِ: به (عالم) غیب (عالم غیر محسوسات)

غیب به معنای پنهان است، چیزهایی که با حواس ظاهری قابل درک نیستند و مقصود

از غیب ، خداوند ، فرشتگان ، حضرت مهدی(ع) و قیامت است)

يُقِيمُونَ: اقامه می کنند- برپا می دارند

الصَّلَاةَ: نماز

مِمَّا: از آنچه

رَزَقْنَاهُمْ: روزی داده ایم به آنها

يُنْفِقُونَ: انفاق می کنند (همیشه در راه خدا بخشش می کنند)

تفسیر: متقین چه مشخصاتی دارند؟؟؟ چون فطرت سالمی دارند ، باین حقیقت اعتراف دارند که موجودی محتاج هستند و احتیاجشان به چیزی است که خارج از ذات خودشان است یعنی شخصی که سلامت فطرت داشته باشد خواه ناخواه ایمان به موجودی دارد که هستی خودش و هستی همه ی عالم ، مستند به آن موجود است. پس متقین به غیب ایمان دارند و افق دید و جهان بینی آنها محدود به ماده محسوسات نیست. رسالت قرآن نیز در این راستاست یعنی می خواهد دید انسان را از قشر تنگ و نازک عالم شهادت و محسوسات خارج ساخته و او را متوجه ی عالم پر عظمت غیب سازد. ملائک ، لوح محفوظ ، عرش و کرسی ، بهشت و جهنم و حتی روح و روان انسانها بخشی از عالم غیب هستند که متقین به آن ایمان دارند. تأکید قرآن برای باز کردن افق دید انسان به خاطر اینست که احساسات و رفتار افراد تابع جهان بینی و ایمان آنهاست. شخص سلیم الفطره بعد از آنکه به چنین موجود غیبی ایمان آورد و معتقد شد که او حتی دقیقه ای از حوائج موجودات غافل نمی ماند آنوقت باور می کند که او لحظه ای نیز از هدایت بندگانش غافل نمی ماند و راه نجات

را به آنان نشان می دهد. به این ترتیب سر از مسئله توحید و نبوت و معاد در می آورد و در نتیجه خود را ملزم می داند که در برابر آن مبدأ یکتا خضوع کند چون خالق و رب او و رب همه عالم است و نیز خود را ملزم می داند که در جستجوی هدایت او بر آید و وقتی به هدایت او رسید ، آنچه در وسع او هست از مال و جاه و علم و فضیلت همه را در راه احیاء آن هدایت و نشر آن دین ، بکار می بندد و این همان نماز و انفاق است اما نه نماز و زکات قرآن ، چون گفتار ما درباره ی شخص سلیم الفطره ای است که می پذیرد. به عبارت دیگر انسان به حسب فطرت سالم خود در می یابد که مهمترین کار بنده دو چیز است یکی توجه به خدا و دیگری توجه به

مردم و انفاق کردن در راه خدا

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةُ هُمْ يُوَقِنُونَ

يُؤْمِنُونَ: ایمان می آورند - (تصدیق می کنند)

بِما: به آنچه

أُنزِلَ: نازل شده

إِلَيْكَ: به تو

مِنْ قَبْلِكَ: قبل از تو - پیش از تو

بِالْآخِرَةِ: به عالم آخرت

هُمْ: آنها

يُوقِنُونَ: یقین دارند (صد در صد باور می کنند)

تفسیر: خصیصه ی دیگر متقین یا انسانهای سلیم الفطره اینست که به هدایت الهی و

وَجُوب آن باور دارند لذا هم به کلام رسول (ص) ایمان می آورند و هم بدون هیچ

تعصبی به آنچه خدا قبلاً بر پیامبرانش نازل کرده ایمان دارند زیرا رحمت و هدایت

خدا دائمی دانسته و آنرا منحصر به هیچ عصر و نسلی نمی کنند. بلاخره اینکه به

آخرت یقین داشته و معتقد به جاودانگی هستند یعنی آفرینش انسان را بیهوده نمی

دانند لذا در هر اقدامی محکمه ی عدل خدا را از نظر دور نمی دارند. اما چرا بجای

ایمان به آخرت فرمود یقین به آخرت؟؟؟ زیرا گاه می شود انسان به چیزی ایمان

دارد ولی از لوازم آن غافل است اما وقتی به آن یقین پیدا کرد دیگر نسبت به آن و

لوازمش هیچ غفلتی نمی کند. خلاصه اینکه این پنج صفتی که خدای تعالی آنها را

زمینه ی هدایت قرآنی خود قرار داده ، صفاتی است که فطرت سالم در آدمی ایجاد

می کند و در آیات مورد بحث به دارندگان چنین فطرتی وعده می دهد که بزودی

بوسیله ی قرآنش ایشان را هدایت می کند ، البته هدایتی زائد بر هدایت دومی دست

نمی دهد. دلیل بر اینکه هدایت دومی از ناحیه خدای سبحان و فرع هدایت اولی است، آیات بسیاری است از جمله " خدا کسانی که ایمان آوردند، به قول ثابت در حیات دنیا در آخرت پا بر جا می کند و خلاصه آنچه انشان را آنچه انتر می سازد)

پس معلوم می شود بقول معروف چشمه باید از خودش آب داشته باشد تا با لایروبی زیادترش کرد

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ: آنان - (پرهیزکاران)

عَلَى: بر

هُدًى: هدایتی - (هدایت الهی)

مِّن رَّبِّهِمْ: از (جانب) پروردگارشان

الْمُفْلِحُونَ: رستگارانند

نکره آمدن " هدی " اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه ی خدا شامل حال آنها می شود یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند و نیز تعبیر به " هم المفلحون " با توجه به

آنچه در علم معانی و بیان گفته شده دلیل بر انحصار است یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته اند. باید توجه داشت در آیات فوق در همه جا از فعل مضارع که معمولا برای استمرار است، استفاده شده و این نشان می دهد که پرهیزکاران و مؤمنان راستین کسانی هستند که در برنامه های خود، ثابت و استمرار دارند و فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آنها اثر نمی گذارد و خللی در برنامه های سازنده آنها ایجاد نمی کند. آنها در آغاز روح حق طلبی دارند و همان سبب می شود که به دنبال دعوت قرآن بروند و سپس دعوت قرآن آنها را به هدایتی برتر می رساند.

آیه ۵:

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه:

آنان را خداوند هدایت کرده، و آنها رستگارانند.

تفسیر:

ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزگاران بیان شده است آنها به آخرت قطعا ایمان دارند (وبالآخره هم یوقنون).

آنها یقین دارند که انسان ، مهمل و عبث و بی هدف آفریده نشده ، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی گیرد، چرا که اگر در همینجا همه چیز ختم می شد مسلما این همه غوغا برای این چند روز زندگی ، عبث و بیهوده بود.

او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان ، بی حساب و پاداش باشد. این اعتقاد به او آرامش می بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسئولیتها بر او وارد می شود نه تنها رنج نمی برد بلکه از آن استقبال می کند، همچون کوه در برابر حوادث می ایستد، در برابر بی عدالتیها تسلیم نمی شود، و مطمئن است کوچکترین عمل نیک و بد پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیعتر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است انتقال می یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره مند می شود.

ایمان به آخرت ، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده و ورود در محیطی عالیتر و والاتر که این جهان ، مزرعهای برای آن ، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن ، محسوب می شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهائی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است.

زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده ، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری ، ولی تا این چنین سالم و دور از هر گونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن خوشبخت و سعادتمند نخواهد بود.

ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسانها دارد، به آنها شهامت و شجاعت می بخشد، زیرا بر اساس آن ، اوج افتخار در زندگی این جهان ((شهادت)) در راه یک هدف مقدس الهی است که آن محبوبترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی .

ایمان به قیامت انسانرا در برابر گناه کنترل می کند، و به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قویتر باشد گناه کمتر است ، در سوره ص آیه ۲۶ می خوانیم خداوند به داود می فرماید: و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب : ((از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند)) آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیانها و ستمها و گناهان است و آنها هم سرچشمه عذاب شدید.

آخرین آیه مورد بحث ، اشاره ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده اند، می گوید: ((اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند)) (اولئک علی هدی من ربهم).

و اینها رستگارانند (و اولئک هم المفلحون).

در حقیقت هدایت آنها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر ((به من ربهم)) اشاره به همین حقیقت است.

جالب اینکه می گوید: ((علی هدی من ربهم)) اشاره به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا میدانیم کلمه ((علی)) معمولاً در جائی به کار می رود که مفهوم تسلط و علو و استیلاء را می رساند).

ضمناً تعبیر به ((هدی)) (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می شود، یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند.

و نیز تعبیر به ((هم المفلحون)) با توجه به آنچه در علم معانی و بیان گفته شده دلیل بر انحصار است ، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته اند.

آیه ۶-۷

آیه:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (٦)

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٧)

ترجمه:

کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی

یا نترسانی ، ایمان نخواهند آورد.

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده ، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده ، و

عذاب بزرگی در انتظار آنها است .

تفسیر:

گروه دوم ، کافران لجوج و سرسخت .

این گروه درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو

آیه فوق به طور فشرده بیان شده است .

در نخستین آیه می گوید آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت و لجوجند)

برای آنها تفاوت نمی کند که آنانرا از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی

ایمان نخواهند آورد (ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون).

گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را پذیرا شوند و از آن پیروی کنند.

ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها بکلی بی اثر است، بگوئی یا نگوئی، انذار کنی یا نکنی بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند ((خدا بر دلها و گوشهایشان مهر نهاده و بر چشمهایشان پرده افکنده شده)) (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة).

به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که برای آنها عذاب بزرگی است (و لهم عذاب عظیم).

به این ترتیب چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می شنیدند، و قلبی که حقایق را بوسیله آن درک می کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت درک و دید و شنوائی ندارند!

چرا که اعمال زشتشان و لجابت و عنادشان پردهای شده است در برابر این ابزار شناخت .

مسلمانان تا به این مرحله نرسیده باشند قابل هدایت است ، هر چند گمراه باشد، اما به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست ، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

آیه ۸ - ۱۶

آیه :

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

يَخْدَعُونَ اللّٰهَ وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَ مَا يَخْدَعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ (۹)

فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ (۱۰)

وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ قَالُوْا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُوْنَ (۱۱)

اِلَّا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُوْنَ (۱۲)

وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ ءَامِنُوْا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوْا اَنْتُمْ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ اِلَّا اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ

وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُوْنَ (۱۳)

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنُوا وَإِنَّا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِءُونَ (۱۴)

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَت تَّجَرَّتُهُمْ وَا مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

ترجمه:

۸ در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.

۹ می خواهند خدا و مؤمنان را فریب بدهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی دهند (اما نمی فهمند).

۱۰ در دلهای آنها یک نوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهایی که می گویند در انتظار آنهاست.

۱۱ و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم.

۱۲ آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند.

۱۳ و هنگامی که به آنها گفته شود همانند سایر) مردم ایمان بیاورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی دانند.

۱۴ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می کنیم.

۱۵ خداوند آنها را استهزاء می کند، و آنها را در طغیانشان ننگه می دارد تا سرگردان شوند.

۱۶ آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته اند.

تفسیر:

گروه سوم (منافقان)

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی و اعمال آنها بیان می کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرات بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می کند و ما در فارسی از آنها تعبیر به دورو یا دو چهره می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زندهای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگوئی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می گوید: بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند (و من الناس من يقول آمنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین).

آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب حساب می کنند: آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند یخادعون الله و الذین آمنوا). در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع بیماری است ، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است ، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل یکدیگرند اگر مؤمن است ، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است ، این دوگانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است ، این یک نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: در دل‌های آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).

اما از آنجا که در نظام آفرینش ، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسایل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، رو به جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر آن را پرننگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه می کند: خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان ، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها عذاب الیمی است بخاطر دروغهائی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما كانوا یكذبون).

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود در روی زمین فساد

نکنید می گویند ما فقط اصلاح کندهایم! (و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

قرآن در آیه بعد می گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند! (الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون).

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح طلبانه

است، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

نشانه دیگر اینکه: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سقیه و ساده لوح و خوشباور می پندارند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که به آنها گفته ایمان بیاورید

آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟! (و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا اننا من کما آمن السفهاء).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود

آورده اند به سفاهت متهم می کند و شیطننت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و

عقل و درایت می شمرد آری در منطق آنها عقل ، جایش را با سفاهت عوض کرده است .

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی دانند (الا انهم هم السفهاء و لکن لا يعلمون).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت ، دوگانگی و چند گانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه

و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد!؟

سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا)

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم ، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم!

اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شمائیم! (و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم).

و اگر می بینید ما در برابر مؤ منان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم!
(انما نحن مستهزون).

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم ، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم ،
دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله
یستهزی ء بهم).

و خدا آنها را در طغیانشان نکه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی
طغیانهم یعمهون).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار

غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:

آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان ، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده
اند (اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی).

و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (فما
ربحت تجارتهم).

و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).

آیه ۱۷ - ۲۰

آیه :

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ

لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)

صُمُّ بَكُمْ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ

الصَّوْعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹)

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ

اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

ترجمه :

۱۷ آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود

را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می

فرستد و) آن را خاموش می کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها

را رها می سازد.

۱۸ آنها کر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی گردند

۱۹ یا همچون بارانی که در شب تاریک توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد و در قبضه قدرت او هستند).

۲۰ روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه ای که برق جستن می کند (صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود توقف می کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد، خداوند بر هر چیز توانا است.

تفسیر:

دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگیهای منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آنها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:

۱ در مثال اول می گوید: آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی افروخته تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد) مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً).

ولی همین که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهانشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند (فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم فی ظلمات لا یبصرون).

آنها فکر می کردند با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشتنا سرگردان می شوند.

سپس اضافه می کند: آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچیک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند (صم بکم عمی فهم لایرجعون).

چه مثال دقیق و گویائی: در زندگی انسان بیراهه ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است، و از آن گذشته پرده های ظلمت و طوفانهای وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این حوادث مصون باشد لازم است که این پرده های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفانها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله ای که انسان، موقتا می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است!؟

منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می پنداشتند که می توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنائی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنانکه می خوانیم: اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله

يشهد ان المنافقين لكاذبون: هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند ما

گواهی می دهیم که تو فرستاده خدائی ، خدا می داند که تو رسول او هستی ، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند (سوره منافقون آیه ۱ و ۲).

حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند که آنها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد:

الم تر الى الذين نافقوا يقولون لآخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لئخرجن معكم و لا نطيع فيكم احدا ابدا و ان قوتلتهم لننصرنكم و الله يشهد انهم لكاذبون لئن اخرجوا لا يخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ينصرونهم و لئن نصروهم ليولن الادبار ثم لا ينصرون

منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچکس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم ، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند، اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (درگیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت (و استقامت به خرج خواهند داد) -حشر - ۱۱ - ۱۲).

قابل توجه اینکه : قرآن در اینجا از جمله استوقد نار استفاده کرده است ، یعنی آنها برای رسیدن به نور نار استفاده می کنند آتشی که هم دود و هم خاکستر و هم

سوزش دارد، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای غلط و لجاجتها و عداوتها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ظلمات.

و همینها است که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها خواهد گرفت، چرا که سابقاً هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجاً نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمایی می کند.

به هر حال این تشبیه در حقیقت، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن اینکه نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت‌های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند.

ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند

کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا: آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور بخش قرار داد (یونس ۵).

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: اضئت الارض بنور محمد (صلی

اللّه علیه و آله و سلم) کما تضيیء الشمس فضرب الله مثل محمد (صلی اللّه علیه و

آله و سلم) الشمس و مثل الوصی القمر خداوند صفحه روی زمین را به محمد (صلی

اللّه علیه و آله و سلم) روشن ساخت همانگونه که با نور آفتاب، لذا محمد (صلی اللّه

علیه و آله و سلم) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او علی (علیه السلام) را به ماه

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد

تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آنهم برای مدت کوتاهی روشن می کند (ماحوله

).

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید شبی است

تاریک و ظلمانی پرخوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق برق

پرنوری می جهد، صدای غرش وحشتناک و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است ، باران پر پشت ، بدن او را مرطوب ساخته ، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه ، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند: یا همانند بارانی که در شب تاریک ، توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد (او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق).

سپس اضافه می کند آنها از ترس مرگ انگشتها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند (یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت).

و در پایان آیه می فرماید: و خداوند به کافران احاطه دارد (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (و الله محیط بالکافرین).

برقها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: نور برق آنچنان خیره کننده است که نزدیک است چشمه ای آنها را برباید (یکاد البرق یخطف ابصارهم).

هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک ، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می شود و آنها در جای خود متوقف می گردند (کلماء اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا).

آنها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می کنند، چرا که در دل این بیابان نه کوهی به چشم می خورد، و نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!

می دانیم صاعقه ها به هر برآمدگی از زمین حمله می کنند، اما در دل بیابان جز آنها بر آمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر جدی و حتمی است (با توجه به اینکه خطر صاعقه در بیابانهای مسطحی همچون بیابانهای حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشنتر می شود).

خلاصه نمی داند چه کند، مضطرب و پریشان ، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده ، نه راهی در میان شنهای بیابان پیدا است و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بر دارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری ((اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد

چرا که خدا به هر چیزی توانا است)) (و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله على كل شىء قدير).

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنان روز افزون که همچون سیل خروشان و باران پرپشتی به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاهگاه فرصتهائی، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هایشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پائید تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

چنانکه قرآن در آیه ۶۴ سوره توبه می گوید: يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بما فى قلوبهم قل استهزئوا ان الله مخرج ما تحذرون :

((منافقان از این می ترسند که سوره های بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد)).

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، انچنانکه قرآن می گوید: لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینه لغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا:

((اگر منافقان و آنهایی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب، ترس و وحشت و سستی می آفرینند، دست از کردار خود بردارند ما تو را بر آنها می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند)) (احزاب ۶۰ - ۶۱).

از این آیات به خوبی استفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در مدینه قرار داشتند، آیات با لحن شدید و قاطعی پی در پی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت که دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از مدینه صادر گردد.

اگر چه شاعن نزول این آیات ، منافقان عصر پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم)
است اما با توجه به اینکه

خط نفاق در هر عصر و زمانی ، در برابر خط انقلابهای راستین وجود داشته و دارد
به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه ها
را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش ، می یابیم ، سرگردانی آنها،
وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیاه روزی و رسوائی آنها را
درست همانند همان مسافری که قرآن به روشنترین وجهی حال او را ترسیم کرده
است مشاهده می کنیم .

در اینکه میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است ؟، در اینجا دو تفسیر
وجود دارد.

نخست اینکه : آیه اول (مثلهم کمثل الذی ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد،
صف مؤ منان راستین شده بودند و حقیقتا ایمان آوردند، اما این ایمان مستقر و پا
برجا نبود و به نفاق گرائیدند.

و اما مثال دوم (او کصیب من السماء...) حال منافقانی را بازگو می کند که از آغاز در
همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

دیگر اینکه : مثال اول بازگوکننده حال افراد است ، و مثال دوم مجسم کننده وضع
محیطها، لذا در اول می فرماید مثلهم کمثل الذی ... (مثل آنها مانند کسی است که ...) و

در مثال دوم می گوید: ((او کصیب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق)): ((مانند

باران پرپشتی که از آسمان فرو می ریزد، و در آن ، ظلمت و رعد و برق است))

اشاره به محیط وحشتنا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.